أم المؤمنین عایشه صدیقه

فرزند صدیقب

**تألیف:**

**ناصر أبوالعلا**

**مترجم:**

**أبوسلمان**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | أم المؤمنین عائشه صدیقه فرزند صدیقب |
| **تألیف:** | ناصر أبوالعلا  |
| **مترجم:** | أبوسلیمان  |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام – اهل بیت، صحابه و تابعین |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc435519016)

[مقدمه 1](#_Toc435519017)

[فضیلت عایشهل 5](#_Toc435519018)

[از صفات أم المؤمنینل 8](#_Toc435519019)

[دانش و علم 9](#_Toc435519020)

[زنی بابرکت 10](#_Toc435519021)

[سختی و آزمایش 12](#_Toc435519022)

[توضیح 19](#_Toc435519023)

[وفات عایشهل 25](#_Toc435519024)

مقدمه

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیغمبرازخود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند».

الحمد لله وحده والسلام على من لانبي بعده محمدبن عبدالله وعلى آل بيته وصحبه وبعد:

این شرح حال مختصری است از ‌ام المؤمنین صدیقه دختر صدیق، آن بانوی پاکی که خداوند از بالای هفت آسمان پاکی او را اعلام نمود، عایشه‌ام المؤمنین همسر پیامبر دختر أبوبکر، خداوند در مورد او آیاتی در قرآن نازل فرموده است که شب وروز تلاوت می‌شوند، پیامبر او را از همه همسرانش بیشتردوست می‌داشت، و در رختخواب هیچ زنی جز عایشه بر پیامبر وحی نازل نشده است، و از میان زنان پیامبر فقط او دوشیزه بوده است، و علم و دانشی که عایشه از پیامبر فرا گرفت دیگر هیچ زنی از زن‌های پیامبر از ایشان فرا نگرفته است، و پیامبر در حالی دیده از جهان فروبست که سردرآغوش و برسینه عایشه گذاشته بود، کنیه این بزرگ زن، ‌ام عبدالله و لقبش صدیقه است. پدرش أبوبکرصدیق همراه رسول خدا و اولین مردی بود که اسلام را پذیرفت و بعد از پیامبران بهترین فردی است که خورشید بر او طلوع کرده است، او یار غار پیامبر و کسی است که رسول اکرم در زمان آخرین بیماری‌اش به او فرمان داد که پیش نماز مردم شود.

و مادر عایشه‌ام رومان زینب (و گفته شده دعد) بنت عامربن عویمر بن عبد شمس، از اولین کسانی است که اسلام آورد چنان‌که سخن‌ام المؤمنین برهمین مطالب دلالت می‌نماید، او می‌گوید: «پدر و مادرم را نیافتم و مگر اینکه مسلمان بودند» پس او هرگز برای بتی سجده نکرده است.

عایشهل در سال پنجم بعثت (وگفته شده ششم) به دنیا آمد، دوران کودکی‌اش مصادف با سخت‌ترین روزهایی بود که دعوت اسلامی در مکه تجربه می‌نمود، گویا او با اسلام متولد شده بود تا با تمام مراحل دعوت با آن زندگی نماید.

بعد از وفات‌ام المؤمنین خدیجه در ماه شوال در حالی که عایشه شش ساله بود پیامبر او را به عقد خود درآورد، و همچنین وقتی او نه ساله شد بازهم در ماه شوال سال دوم هجری بعد از جنگ بدر او را به خانه‌اش برد، خودش ماجرا را اینگونه تعریف می‌کند: «أم رومان (منظور مادرش است) پیش من آمد و من با دوستانم تاب بازی می‌کردم، مرا صدا زد پیش او آمدم و نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد، او دستم را گرفت و مرا دم در برد، تند تند نفس می‌زدم: هه.. هه.. ، مرا وارد اتاقی کرد ناگهان دیدم زنانی از انصار در آنجا هستند مرا که دیدند گفتند: به خیرو برکت باشد».

آری عایشه کودکی‌اش را در خانه صداقت گذراند و در دوران نوجوانی‌اش وارد خانه نبوت گردید، و پیامبر با وحی و مژده الهی با او ازدواج کرد چون ازدواج با او را خواب دیده بود. . .

عایشه می‌گوید که: پیامبر به او گفت: «دو بار تو را در خواب دیدم، خواب می‌دیدم که تو در پارچه‌ای ابریشمی هستی. . . و کسی به من می‌گفت این زن توست، پارچه را دور می‌کردم ناگهان می‌دیدم که توهستی، و آنگاه می‌گفتم: اگر این از سوی خدا باشد انجام می‌پذیرد» [بخاری].

پیامبر او را از همه زنانش بیشتر دوست می‌داشت، و پیامبرگاهی او را به عائش صدا می‌زد. در بخاری از عایشهل روایت است که می‌گوید: پیامبر خدا به من گفت: «ای عائش این جبرئیل است به توسلام می‌کند، گفتم: وعليه السلام ورحمة الله وبرکاته، توچیزی می‌بینی که من نمی‌بینم».

جهیزه او چنان‌که خودش از آن سخن می‌گوید: «زیرانداز پوستینی بود که از لیف خرما پرشده بود و پیامبر برآن می‌خوابید» [مسلم].

آنان زندگی فقیرانه‌ای داشتند، حتی چراغ نداشتند، بخاری از عایشهل روایت می‌کند که می‌گوید: «جلو پیامبر می‌خوابیدم و پاهایم در قبله ایشان قرار می‌گرفت، و وقتی ایشان به سجده می‌رفت با دست پاهایم را تکان می‌داد و من پاهایم را جمع می‌کردم و وقتی ایشان از سجده بلند می‌شد پاهایم را دراز می‌کردم، می‌گوید درآن روزها خانه‌ها چراغ نداشتند».

و وقتی او را در این مورد پرسیدند گفت: اگر روغنی می‌داشتیم آن را می‌خوردیم (و برای چراغ استفاده نمی‌کردیم). [أحمد و طبرانی].

دو ماه می‌گذشت و درخانه پیامبر برای پخت و پزآتش روشن نمی‌شد، عروۀ ابن زبیر در این مورد از عایشه پرسید و گفت: خاله با چه زندگی می‌کردید؟ گفت: با آب و خرما، بجز اینکه پیامبر همسایگانی از انصار داشت که گوسفندان شیردهی داشتند و از شیرآن برای پیامبرص می‌فرستادند و آن را می‌خوردیم». [بخاری].

و می‌گوید: «آل محمد سه روز نان با خورش نخوردند و از آن سیرنشدند تا وقتی که پیامبر دیده از جهان فروبست». «و پیامبر وفات یافت درحالی که در خانه‌ام چیزی نبود که کسی بخورد بجز مقداری جو از آن می‌خوردم تا اینکه ازآن خسته شدم، آنگاه آن را تقسیم کردم و تمام شد». [بخاری].

فضیلت عایشه**ل**

أم المؤمنین عایشهل در میان زنان جهان جایگاه بزرگی دارد، و در سنت مطهر این فضیلت او برای ما توضیح داده شده است، به عنوان مثال در صحیحین از أبی موسی أشعری روایت است که گفت: پیامبر خداص فرمود: «از مردان افراد زیادی به کمال رسیدند، و از زنان جز مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی به کمال نرسیده است، و فضیلت و برتری عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید بر سایر غذاهاست».

و از عمرو بن عاصس روایت است که نزد پیامبر آمد و گفت: از میان همه مردم چه کسی را بیشتر دوست داری؟ فرمود: عائشه، گفتم: از مردان؟ فرمود: پدرش». [بخاری و مسلم].

ذهبی در توضیح این حدیث می‌گوید: پیامبر جز چیزهای پاک چیزی را دوست نمی‌داشت، پس ایشان برترین فرد این امت و برترین زن این امت را بیشتر از همه دوست داشت، و هرکسی با این دو دوست پیامبر، دشمنی ورزد سزاوار است که مورد نفرت و خشم خدا و پیامبرش باشد. [سیر أعلام النبلاء].

مردم سعی می‌کردند هدایایی که برای پیامبر می‌فرستادند را روزی بفرستند که ایشان پیش عایشه بود، بنابراین همسران پیامبر نزد‌ام سلمه آمدند و به اوگفتند: به پیامبر بگو: تا به مردم بگوید که: هدایای خود را هرجا که پیامبر هست به همانجا بفرستند، ‌ام سلمه می‌گوید: وقتی پیامبر نزد من آمد این مطلب را با ایشان درمیان گذاشتم، آنگاه ایشان رویش را از من برگرداند، باز زنان پیامبر به‌ام سلمه گفتند: و او به پیامبر گفت، و پیامبر بازهم رویش را از ‌ام سلمه برگرداند، باز وقتی نوبت‌ام سلمه شد و پیامبر آمد، ‌ام سلمه خواسته زنان را به ایشان گفت، آنگاه پیامبر فرمود:‌ای‌ام سلمه در مورد عایشه مرا اذیت نکن، سوگند به خدا در لحاف و رختخواب هیچکدامتان جز او بر من وحی نازل نشده است.

آنگاه زنان پیامبر فاطمه را نزد پیامبر فرستادند، و فاطمه گفت: زنانت از تو می‌خواهند در مورد دختر قحافه وآن‌ها عدالت را رعایت کنی (فاطمه قضیه را مطرح کرد)، پیامبر فرمود: «آیا کسی را دوست نداری که من دوست دارم؟ فاطمه گفت: بله، گفت: پس این را دوست بدار.. . ».

فاطمه می‌گوید: فاطمه وقتی این را از رسول خدا شنید نزد همسران پیامبر بازگشت، و آن‌ها به او گفتند: تو برای ما کاری نکرده ای، نزد پیامبر برگرد و به او بگو: زنانت تو را به خدا سوگند می‌دهند که دختر أبی قحافه را با آن‌ها برابر قرار بده، فاطمه گفت: سوگند به خدا که هیچگاه در مورد او با پیامبر سخن نمی‌گویم...». [مسلم].

و در صحیح بخاری از هشام بن عروۀ و او از پدرش از عایشهل روایت می‌کند که گفت: «پیامبر در بیماری‌اش که درآن وفات یافت می‌فرمود: فردا من کجا هستم؟ فردا من کجایم؟ منظورش عایشه بود، آنگاه همسرانش به او اجازه دادند که هرکجا می‌خواهد همان جا بماند، و پیامبر در خانه عایشه ماند تا وقتی آنجا وفات یافت، عایشه می‌گوید: در همان روزی که نوبت آمدن ایشان به خانه‌ام بود در خانه‌ام وفات یافت، و در حالی جان به جان آفرین تسلیم نمود که سرش روی سینه‌ام بود و آب دهانش با آب دهانم مخلوط شد، سپس می‌گوید: عبدالرحمن بن أبی بکر وارد شد و سواکی با خود همراه داشت که با آن سواک می‌زد، پیامبر خدا به او نگاه کرد، به او گفتم:‌ای عبدالرحمن این سواک را به من بده، و او سواک را به من داد و من آن را به پیامبرخدا دادم، آن را با دهانم جویدم و نرم کردم و سپس به پیامبر دادم و ایشان درحالی که برسینه‌ام تکیه زده بود سواک زد». و در روایتی آمده است: «ستایش خداوندی را سزاست که درآخرین روز زندگی‌اش آب دهان مرا با آب دهان او قاطی نمود».

عایشهل روز جنگ جمل به قصد اصلاح بین مردم رهسپار عراق شد، اما فتنه سبئیت از همه پیشی گرفت و جنگ جمل درگرفت، عمار بن یاسر (که درآن روز درگروه علیس بود) بربالای منبرکوفه رفت و به مردی که از او شنید که به عایشه توهین می‌کرد گفت: ساکت باش‌ای زشت. . .، سوگند به خدا او (عایشه) در دنیا و آخرت همسر پیامبراست، ولی خداوند شما را آزمایش کرده است که آیا از خدا فرمان می‌برید یا از او». [بخاری].

و صحابی بزرگوار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبس فضل و جایگاه او را می‌دانست، روز جنگ جمل وقتی کجاوه‌ام المؤمنین عایشه پایین آورده شد، علی به اوگفت: چطوری مادر؟ عایشه گفت: خوبم، علی گفت: خداوند تو را ببخشد، گفت: و شما را هم. سپس علی همه آنچه برای او لازم بود از قبیل سواری و توشه و اثاثیه را برای او فراهم کرد و همه کسانی از همراهان او را که نجات یافته بودند را با او همراه کرد به جزکسانی که خود دوست داشتند بمانند، و گفت: محمد (منظورش برادر عایشه بود) آماده شو و او را برسان. روزی که عایشه رخت سفربست علیس نزد او آمد و ایستاد و مردم جمع شدند و با او خدا حافظی کردند و او با آن‌ها خداحافظی نمود، و گفت: فرزندانم یکدیگر را سرزنش می‌کنیم که زیاده روی شده یا کوتاهی سرزده، اگرچنین چیزی شده به یکدیگرتعدی نکنید، سوگند به خدا که درگذشته بین من و علی چیزی نبوده جزآنچه بین زن و خویشاوندان شوهرش رخ می‌دهد، و با وجود این او نزد من از برگزیدگان است. آنگاه علی گفت:‌ای مردم سوگند به خدا او راست می‌گوید، بین من و او بیش از این چیزی نبوده است، و سوگند به خدا او در دنیا و آخرت همسرپیامبرتان است.

آنگاه علی تا چند مایل او را بدرقه نمود و خداحافظی کرد، و اینگونه فرزندانش یک روز همراه او راهپیمایی کردند، خداوند از همه راضی باد.

از صفات أم المؤمنین**ل**

عایشه در خانه صداقت پرورش یافت، و با کسی ازدواج کرد که خداوند عزوجل او را فرستاد تا خوبی‌های اخلاق را کامل نماید، و این امر سبب شده بود تا عایشه اخلاق و سیره‌ای والا و نیک داشته باشد، و دارای صفاتی باشد که کمتر زنی بدان متصف است، به عنوان مثال: عایشه سخاوتمند و بزرگواربود، هرچیزی داشت آن را صدقه می‌کرد، ذهبی از عروۀ بن زبیر روایت می‌کند که عایشهل هفتاد هزار صدقه می‌کرد، درحالی که گوشه‌های چادرش را وصله می‌زد.

و از عطا روایت است که می‌گوید: معاویه گردن بندی طلایی برای عایشه فرستاد که درآن گوهری بود که بیش از صدهزار قیمت داشت، عایشه آن را بین همسران پیامبر تقسیم کرد.

و از ‌ام ذرۀ روایت است که گفت: عبدالله بن زبیر دوکیسه برای عایشه فرستاد که صد هزار بودند، او سینی خواست و درحالی که روزه بود نشست و آن را بین مردم تقسیم کرد و غروب آن روز از آن یک درهم برای او باقی نمانده بود، سپس گفت: دختر افطارم را بیاور، و او نان و روغنی برای افطارش آورد، ‌ام ذرۀ به او گفت: نمی‌توانستی از آنچه بین مردم تقسیم کردی با یک درهم آن برای ما گوشتی می‌خریدی با آن افطار می‌کردیم؟ عایشه در جواب گفت: مرا سرزنش نکن اگر به یادم می‌انداختی این کار را می‌کردم».

و او متواضع و فروتن بود تا جایی که خودش را از افراد عادی می‌شمرد، حاکم و طبرانی از عقبۀ صبهان هنائی روایت می‌کنند که گفت: عایشه را در مورد گفته الهی که ﴿فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾ [فاطر: 32]. «برخی ازآنان برخویشتن ظلم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه روند و دسته‌ای از ایشان در انجام نیکی‌ها پیشتازند». پرسیدم، گفت: فرزندم همه این‌ها در بهشت هستند، پیشگامان در انجام خوبیها کسانیند که در زمان پیامبر بوده‌اند و پیامبر به خوبی آن‌ها گواهی می‌داد، و میانه‌رو کسانی از اصحاب پیامبر هستند که از ایشان پیروی نمودند تا اینکه به ایشان پیوستند، و کسی که برخود ستم کرده افرادی مانند من و تو هستند، می‌گوید: او خودش را در زمره ما قرار داد»!!!.

دانش و علم

أم المؤمنین عایشهل از کسانی بود که بیش از همه علم و دانش داشت و فتوا می‌داد، بلکه از فقیه‌ترین و آگاه‌ترین زن‌های مسلمان به ادب و دین و عالم‌ترین زن پیامبر بود. زهری می‌گوید: اگر علم و دانش همه زنان پیامبر و همه زنان جمع شود علم عایشه برتر خواهد بود.

عطاء بن أبی رباح می‌گوید: عایشه فقیه‌ترین مردم و آگاه‌ترین شان بود، و نظر و رأی او درمیان عموم مردم از همه بهتر بود.

و عروۀ بن زبیر می‌گوید: با هیچ کس ننشسته‌ام که در قضاوت و در سخنی از سخنان جاهلیت و شعرگویی و علم میراث و طب از عایشه عالم‌تر وآگاه‌تر باشد.

و در این مورد آنچه أبوموسی أشعری می‌گوید برای ما کافی است، او می‌گوید: «هیچگاه ما أصحاب محمد در سخنی به مشکلی بر نمی‌خوردیم که در مورد آن از عایشه می‌پرسیدیم مگر اینکه نزد او علم و دانش می‌یافتیم».

و مسروق می‌گوید: «بزرکان أصحاب محمد را می‌دیدم که در مسایل ارث از او می‌پرسیدند».

و عبدالله و عروۀ پسران زبیر ابن عوام که خواهر زاده عایشه بودند و عبدالله و قاسم فرزندان محمد بن أبی بکر و از زنان عمرۀ بنت عبدالرحمن و حفصۀ بنت سیرین و عایشه بنت طلحه از او فقه آموختند و فقیه شدند.

و مسروق وقتی از عایشه حدیث روایت می‌کرد و می‌گفت: صدیقه دختر صدیق محبوب پیامبر کسی که برائت او از بالای هفت آسمان نازل شده به من چنین گفت.

عایشه 2210 حدیث از پیامبر روایت کرده است 297 حدیث از آن در صحیحین روایت شده‌اند و 174 تا از آن متفق علیه می‌باشند و 54 حدیث را فقط بخاری و 69 حدیث را مسلم روایت کرده است و بیش از 185 صحابی و تابعی علم و دانش او را نقل کرده و از او حدیث روایت کرده‌اند.

زنی بابرکت

اتفاقاتی برای عایشه افتاده است که سبب شده‌اند تا مقرراتی برای راحتی امت در طی آیاتی از سوی خداوند نازل گردد، که بر با برکت بودن عایشه دلالت می‌نماید و نشانگر این است که خداوند او را دوست می‌دارد، از آن جمله نزول قرآن به تشریع تیمم.

بخاری از هشام و او از پدرش از عایشه روایت می‌کند که او از أسماء گردن‌بندی عاریه گرفته بود و گردن‌بند گم شد، پیامبر افرادی از یارانش را به جستجوی آن فرستاد، و وقت نماز فرا رسید، و آن‌ها بدون وضوء نماز خواندند و وقتی نزد پیامبر آمدند این مطلب را به او گفتند، آنگاه آیه تیمم نازل شد، و أسید بن حضیرگفت: «خداوند به شما جزای خیر دهد این اولین برکت شما نیست‌ای خاندان أبوبکر، سوگند به خدا هیچ کاری برایت پیش نیامده مگر آنکه خداوند برایت از آن راه برون رفتی قرار داده و برای مسلمین در آن برکتی قرار داده است».

و از آن جمله اینکه عایشهل سبب شد که به امت ادب ورود به قبرستان تعلیم داده شود، عایشه می‌گوید: «شبی که نوبت من بود و پیامبر پیش من بود غلطید و ردای خود را زمین گذاشت و کفش‌هایش را بیرون آورد و کنارپاهایش گذاشت، و یک قسمت ازار خویش را بر رختخوابش پهن کرد و بر پهلو دراز کشید، دیری نگذشت او فکر کرد من خوابیده‌ام، آهسته ردایش را برداشت و کفش‌هایش را پوشید و در را باز کرد و بیرون رفت و سپس آهسته در را بست، من چادرم را به سرکردم و روسری پوشیدم و ازارم را پوشیده و سپس به دنبال او راه افتادم، ایشان به قبرستان بقیع آمد و تا مدت طولانی ایستاد و سپس سه بار دست‌هایش را بلند کرد و آنگاه برگشت و من هم برگشتم، او تند آمد و من هم تند آمدم، او دوان دوان آمد و من هم دویدم و او رسید و من هم رسیدم، از او جلو شدم و وارد خانه شدم و بلافاصله دراز کشیدم آنگاه ایشان وارد شد و گفت:‌ای عایشه چه شده نفس نفس می‌زنی، می‌گوید: گفتم: چیزی نیست، گفت: به من می‌گویی یا اینکه خداوند باریک‌بین آگاه به من خبرخواهد داد، عایشه می‌گوید: گفتم:‌ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد و آنگاه او را از ماجرا با خبرکردم، فرمود: پس آن سیاهی که من جلوی خود می‌دیدم تو بودی، گفتم: بله آنگاه به سینه‌ام ضربه‌ای زد که دردم گرفت و فرمود: آیا گمان بردی که خدا و پیامبرش بر توستم می‌کنند؟! عایشه گفت: هرچه را مردم پنهان کنند خدا آن را می‌داند، پیامبر فرمود: جبرئیل آمد و مرا صدا زد و از تو پنهان کرد، و من او را جواب دادم و از تو پنهان نمودم، و جبرئیل درحالی که تو لباسهایت را درآورده‌ای وارد خانه‌ات نمی‌شود، گمان بردم خوابیده‌ای بنابراین دوست نداشتم بیدارت کنم و ترسیدم وحشت کنی، آنگاه جبرئیل گفت: پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که به قبرستان بقیع بروی و برای اهل آن طلب آمرزش نمایی، عایشه می‌گوید: گفتم: به اهل قبرستان چه بگویم‌ای رسول خدا! فرمود: بگو: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنَّا وَالْمُتَأَخِّرِينَ وَإِنَّا إنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ». [رواه مسلم].

سختی و آزمایش

أم المؤمنین عایشهل در جهاد با پیامبر در چهارچوبی که شریعت اجازه می‌دهد از قبیل آب دادن، پرستاری مجروحین، آماده کردن غذا مشارکت می‌نمود.

در جنگ أحد او و‌ام سلمه مشک‌های آب را پر می‌کردند و به دوش گرفته و مردم را آب می‌دادند و سپس بر می‌گشتند و دو باره مشک‌ها را پر می‌کردند و می‌آمدند و به مردم آب می‌دادند، وقتی پیامبر برای غزوه بنی مصطلق رفت عایشه با ایشان همراه بود، این همان غزوه‌ای بود که بعد ازآن سختی و آزمایشی برای عایشه پیش آمد که شاید از سخت‌ترین آزمون‌ها و بلاهایی است که بیت نبوت با آن مواجه شده است، آری منافقین آبروی عایشه را هدف قرار دادند و تهمت بزرگی به او زدند و بیت نبوت را به خیانت متهم کردند، و آتش فتنه‌ای را بر افروختند که رهبرشان عبدالله بن أبی بن سلول آن را رهبری می‌کرد و به پیش می‌برد تا آنکه خداوند آن را دور نمود وآیاتی نازل فرمود که درآن پاکی و بری بودن عایشه را اعلام می‌کرد و این آیات تا وقتی که خدا بخواهد و جهان باشد تلاوت می‌شوند، منافقین در تهمت زدن به عایشه از یهودیان تقلید کردند که مریم پاکدامن را متهم به زنا کردند و خدا و پیامبرش را تکذیب نمودند.

بگذارید تا خود‌ام المؤمنین عایشه از این مصیبت سخن بگوید، در صحیح مسلم روایت است که عایشهل گفت: پیامبر وقتی می‌خواست به سفری برود بین زنانش قرعه اندازی می‌کرد و قرعه به نام هرکسی می‌افتاد پیامبر او را با خود می‌برد، عایشه می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها که می‌خواست به آن برود قرعه به نام من بیرون آمد و با پیامبر همراه شدم، و این بعد از نزول حکم حجاب بود، من در کجاوه سوار بودم و وقتی پایین می‌آمدم با کجاوه مرا پایین می‌آوردند، تا اینکه پیامبرجنگ را تمام کرد و برگشت و ما نزدیک مدینه رسیدیم که شب هنگام اعلام حرکت شد، وقتی آن‌ها اعلام حرکت کردند بلند شدم و رفتم تا از لشکر گذشتم وقتی کارم تمام شد به سوی کاروان باز گشتم دستی به سینه‌ام کشیدم دیدم که گردن‌بندم (که عمانی بود) کنده شده، برگشتم و به دنبال او به جستجو پرداختم، جستجو برای آن مرا معطل کرد، و افرادی که شتر مرا آماده می‌کردند آمدند و کجاوه مرا روی شترم گذاشتند آن‌ها فکر می‌کردند که من درکجاوه هستم، می‌گوید: درآن زمان زن‌ها سبک و لاغر بودند و فربه و چاق نبودند و غذا کم می‌خوردند، بنابراین آن‌ها به این توجهی نکردند که آیا کجاوه سنگین است یا نه و همین طور آن را بلند کرده و روی شترگذاشته بودند، من دختری کم سن و سال بودم، آنگاه آن‌ها شتر را بلند کرده و حرکت کرده بودند، بعد ازحرکت لشکرگردن بندم را یافتم، به محل اردو. ی لشکرآمدم دیدم هیچ کس نیست، در جایی که بودم نشستم و دانستم که وقتی ببینند که نیستم به سویم بر می‌گردند در همین حال که درجای خود نشسته بودم خوابم گرفت و خوابیدم، صفوان بن معطل سلمی ذکوانی([[1]](#footnote-1)) آخرشب پشت سرلشکر اقامت گزیده بود و حرکت کرده بود و صبح به جایی رسید که من بودم او سیاهی انسانی را دیده بود که خواب بود، آنگاه پیش من آمد وقتی مرا دید مرا شناخت، او قبل از فرض شدن حجاب مرا دیده بود با «إنا لله وإنا إلیه راجعون» گفتن او بیدار شدم و با چادرم چهره‌ام را پوشاندم و سوگند به خداوند او با من حرفی زد و نه از او غیر از «إنا لله وإنا إلیه راجعون» چیزی شنیدم، تا اینکه شترش را خواباند و پایش را بر زانوی شترگذاشت و من سوارشدم و او همچنان شتر را پیش می‌برد تا اینکه در وسط گرمای ظهر به لشکر رسیدیم، و آنگاه افرادی با تهمت زدن به من هلاک شدند، و کسی که این قضیه را بزرگ کرد عبدالله بن أبی بن سلول بود، وقتی به مدینه آمدیم یک ماه مریض شدم و مردم در مورد این تهمت گفتگو می‌کردند، و من چیزی نمی‌فهمیدم و متوجه نبودم و آنچه دردم را بیشتر می‌کرد این بود که در زمان مریضی، آن لطف و مهربانی سابق پیامبر را نسبت به خودم نمی‌دیدم، پیامبر فقط داخل می‌شد و سلام می‌کرد و می‌گفت: چطورید، این مرا مشکوک می‌کرد اما متوجه شر نبودم، تا اینکه بعد از بهبودی از بیماری بیرون آمدم و همراه با‌ام مسطح برای قضای حاجت رفتم، ما شب‌ها برای قضای حاجت می‌رفتیم، و این قبل از آن بود که نزدیک خانه‌ها دستشویی درست کنیم و ما چون عرب‌های گذشته از این چیز دوری می‌کردیم و از اینکه دستشویی نزدیک خانه باشد اذیت می‌شدیم، من همراه با‌ام مسطح دختر أبی رهم بن مطلب بن عبدمناف که مادرش صخر بن عامر خاله أبوبکرصدیق است و پسرش مسطح بن أثاثه بن عباد بن مطلب، برای قضای حاجت بیرون آمدم، من و دختر أبی رهم پس از قضای حاجت به سوی خانه‌ام آمدیم‌ام مسطح لغزید، و گفت: مسطح هلاک باد، به او گفتم: سخن بدی گفتی! آیا مردی را فحش می‌دهی که در بدر حضور داشته است، او گفت:‌ای زن نشنیده‌ای که اوچه گفته است، گفتم: چه گفته؟ عایشه می‌گوید: آنگاه او مرا از سخن اهل افک با خبر کرد و بیماری‌ام بیشترشد، وقتی به خانه برگشتم و پیامبر وارد شد وگفت: چطورید؟ گفتم: آیا به من اجازه می‌دهی که پیش پدر و مادر خود بروم، می‌گوید: می‌خواستم خبر را از سوی آن‌ها تحقیق کنم، پیامبر به من اجازه داد و من پیش پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: مادرم مردم چه می‌گویند، گفت: دخترم آرام باش سوگند به خدا کم‌تر زنی بوده که شوهرش او را دوست داشته و هووهایی داشته مگر اینکه علیه او زیاد حرف می‌زده‌اند، عایشه می‌گوید: گفتم: سبحان الله، مردم این را گفته‌اند، می‌گوید: آن شب تا صبح گریه کردم اشک‌هایم بند نمی‌آمد و خواب به چشمانم نمی‌رفت، سپس وقتی صبح شد همچنان گریه می‌کردم. وقتی نزول وحی به تأخیر افتاد پیامبر علی بن أبی طالب و أسامه بن زید را فرا خواند تا با آن‌ها در مورد جدا شدن از زنش رایزنی و مشورت کند، أسامه ابن زید آنچه در مورد پاکی همسر پیامبر و محبت آن‌ها با او می‌دانست به پیامبر گفت، و گفت:‌ای رسول خدا آن‌ها اهل و خانواده تو هستند و ما چیزی جز خیر نمی‌دانیم، اما علی بن أبی طالب گفت: خداوند بر تو سخت نگرفته و تو را در تنگنا قرار نداده و غیر از او زن زیاد است، و اگر از کنیز خانه بپرسی به تو راست می‌گوید، عایشه می‌گوید: آنگاه پیامبر بریره را فراخواند و فرمود:‌ای بریره آیا از عایشه چیزی دیدی که تو را مشکوک کند، بریره به او گفت: سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده است هیچ چیزی از او ندیده‌ام که به سبب آن از او عیب بگیرم جز اینکه او دختری کم سن و سال است و خواب می‌رود و بز خانه خمیرآردش را می‌خورد، (و در روایت احمد آمده است: آنچه از او می‌دانم چیزی است که طلا ساز در مورد طلای خود می‌داند)، و می‌گوید: آنگاه پیامبر بالای منبر رفت و فرمود: چه کسی در مورد مردی مرا معذور قرار می‌دهد که اذیت و آزارش به خانواده‌ام رسیده است، سوگند به خدا در مورد خانواده‌ام جز خوبی و خیر چیزی نمی‌دانم و آن‌ها مردی را متهم کرد‌‌اند که جز خیر در مورد او چیزی سراغ ندارم و او پیش خانواده‌ام نمی‌آمده مگر همراه با من، آنگاه سعد بن معاذ انصاری بلند شد و گفت: من تو را از او راحت می‌کنم‌ای رسول خدا اگر از أوس است گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزرج ماست به ما دستور بده فرمانت را اجرا می‌کنیم می‌گوید: آنگاه سعد بن عباده سردار قبیله خزرج بلند شد او مردی صالح بود اما تعصب او را خشمگین کرد، او بلند شد و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی سوگند به خدا او را نمی‌کشی و توانایی کشتن او را نداری، آنگاه أسید بن حضیر پسر عموی سعد بن معاذ بلند شد و به سعد بن عباده گفت: دروغ می‌گویی سوگند به خدا او را خواهیم کشت، تو منافقی هستی از منافقان دفاع می‌کنی، آنگاه دو قبیله أوس و خزرج شوریدند تا اینکه خواستند بجنگند، و پیامبر خدا هم چنان بالای منبر ایستاده بود، و پیامبر آنان را هم چنان آرام می‌کرد تا اینکه ساکت شدند و پیامبر ساکت شد، عایشه می‌گوید: در آن روز کاملا گریه می‌کردم و خواب به چشمانم فرو نمی‌رفت، شب بعد را هم با گریه و بی‌خوابی سپری کردم، و پدر و مادرم فکر می‌کردند گریه جگرم را پاره می‌کند، و درحالی که پدر و مادرم پیش من نشسته بودند و من گریه می‌کردم زنی از أنصار اجازه ورود نزد من را خواست به او اجازه دادم او نشست و گریه کرد، می‌گوید: در همین حالت بودیم که پیامبرص وارد شد و سلام کرد و سپس نشست، عایشه می‌گوید: از وقتی که این حرف‌ها در مورد من گفته شده بود او نزد من ننشسته بود و یک ماه گذشته بود و در مورد من بر او وحی نیامده بود، می‌گوید: پیامبر وقتی نشست شهادتین را گفت و سپس فرمود: اما بعد:‌ای عایشه در مورد تو به من چنین و چنان گفته‌اند، اگر تو پاک هستی خداوند پاکی‌ات را بیان می‌کند و اگر مرتکب گناهی شده‌ای از خداوند طلب آمرزش کن و توبه کن چون بنده وقتی به گناهی اعتراف کند و از آن توبه نماید خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، عایشه می‌گوید: وقتی پیامبر سخنانش را به پایان رسانید اشک‌هایم قطع شدند به پدرم گفتم: از سوی من جواب پیامبر را بده، او گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم به رسول خدا چه بگویم، به مادرم گفتم: از سوی من جواب رسول خدا را بده، مادرم گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم به پیامبر چه بگویم، آنگاه من که دختری کم سن و سال و قرآن زیاد نخوانده بودم گفتم: سوگند به خدا می‌دانم که شما این حرف‌ها شنیده‌اید و در دل‌هایتان جای گرفته و آن را تصدیق کرده‌اید اگر به شما بگویم: پاک هستم و بی‌گناهم و خدا می‌داند که پاک و بی‌گناهم مرا تصدیق نمی‌کنید، و اگر به کاری اعتراف کنم که خداوند می‌داند بی‌گناهم و آن را نکرده‌ام مرا تصدیق می‌کنید، سوگند به خدا برای شما و خود مثالی نمی‌یابم مگر آنگونه که پدر یوسف گفت: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: 18]. «صبر جمیل است و تنها خداست که باید از او یاری خواست در برابرآنچه بیان می‌دارید». می‌گوید: آنگاه خودم را برگرداندم و بر رختخوابم دراز کشیدم، و سوگند به خدا می‌دانستم که بی‌گناهم و چون بی‌گناهم خداوند پاکی‌ام را ثابت می‌کند ولی سوگند به خدا فکر نمی‌کردم در مورد من وحی نازل می‌شود و تلاوت می‌گردد، چون خودم را کم‌تر از آن می‌دانستم که خداوند در مورد من سخنی بگوید که تلاوت می‌شود، بلکه امیدوار بودم که پیامبر خوابی ببیند که خداوند در آن پاکی مرا اعلام نماید، اما هنوز رسول خدا از مجلس خود بلند نشده بود و هنوز کسی از اهل خانه بیرون نرفته بود که خداوندأ بر پیامبرش وحی نازل کرد، و همان سختی که به هنگام نزول وحی ایشان را فرا می‌گرفت، و در روز سرد زمستانی عرق او چون دانه‌های مروارید می‌ریخت، ایشان را فرا گرفت، عایشه می‌گوید: وقتی حالت وحی از پیامبر دور شد او می‌خندید و اولین سخنی که به زبان آورد این بود که گفت: مژده باد تو را‌ای عایشه خداوند بی‌گناهی و پاکی‌ات را اعلام کرد، آنگاه مادرم به من گفت: به‌سوی او بلند شو، گفتم: سوگند به خدا برای او بلند نمی‌شوم و هیچ کس را نمی‌شناسم جز خداوندی که بی‌گناهی و پاکی‌ام را نازل کرده است، می‌گوید: خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ...﴾ [النور: 11]. ده آیه «کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عایشه‌ام المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند. . . » ده آیه این آیات را خداوند در پاکی و برائت من نازل کرده است.

می‌گوید: ابوبکر که به خاطر خویشاوندی که با مسطح داشت و از آن جا که مسطح فقیر بود، مسطح را کمک کرد و گفت: سوگند به خدا بعد از آنچه به عایشه گفته هرگز او را کمک نمی‌کنم، آنگاه خداوندأ آیه نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ ﴾ [النور: 22]. «کسانی که از شما اهل فضیلت و فراخی نعمتند، نباید سوگند بخورند به اینکه بذل و بخشش را از نزدیکان... باز می‌گیرند (به علت اینکه در ماجرای افک دست داشته و بدان دامن زده‌اند)» ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [النور: 22]. «مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟» (همانگونه که دوست دارید خدا از لغزش‌هایتان چشم‌پوشی فرماید، شما نیز اشتباهات دیگران را نادیده بگیرید و به اینگونه کارهای خیر ادامه دهید) آنگاه ابوبکر گفت: سوگند به خدا دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد و کمکی که به مسطح می‌‌کرد آن را ادامه داد، و گفت: هرگز کمک را قطع نمی‌کنم.

عایشه می‌گوید: و پیامبر زینب بنت جحش را در مورد قضیه من پرسید که آنچه می‌داند و دیده بگوید، عایشه می‌گوید: از میان همسران پیامبر با من رقابت می‌کرد، خداوند او را با پرهیزگاری محافظت نمود، و خواهرش حمنه بنت جحش با او می‌جنگید و درمیان هلاک شدگان قرار گرفت».

توضیح

بعد از اینکه از حقیقت ماجرا مطلع شدیم می‌خواهم از کسانی که نسبت به‌ام المؤمنین عایشهل زبان‌درازی می‌کنند چند سؤال کنم:

آیا آنچه شما به‌ام المؤمنین عایشه نسبت می‌دهید می‌پذیرید که به مادرخودتان نسبت داده شود؟

آیا شما برای آبروی پیامبر خدا از خود خداوند با غیرت‌تر و حساس‌تر هستید؟ و حال آنکه خداوند در مورد برائت و پاکی زن پیامبر از بالای هفت آسمان آیاتی نازل کرده است که شب و روز تلاوت می‌شوند؟

آیا شما در مورد آبروی پیامبر از خودش حساس‌تر و دلسوزترید، و حال آنکه پیامبر با زبان و عملا به پاکدامنی زنش شهادت می‌دهد؟

ای کسی که نسبت به عایشه زبان دراز می‌کنی!

آیا از خودت نپرسیده‌ای که چگونه خداوند به تو و پدرت و بسیاری از مردم زنان پاکی فراهم نموده، و اما شما می‌گویی که به پیامبر، سرور انسانیت زن پاکی نداده است؟

خداوند هیچ پیامبری مبعوث نکرده که زنش فاحشه و زناکار باشد، هرگز، و آنچه در سوره تحریم در مورد زن نوح و لوط گفته شده، منظور فقط خیانت در دین و توحید و هم آهنگی با کفار علیه دعوت پیامبران است.

و هدف از این زبان درازی غیر از تأویل قرآن به قصد ایجاد فتنه بین مسلمین چه می‌تواند باشد، خداوند شما را رسوا می‌نماید و پرده از رازتان بر می‌دارد و می‌فرماید: ﴿مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ﴾ [آل‌عمران: 7]. «بخشی از آن (قرآن)، آیه‌های «محکمات» است (و معنای واضح و روشنی دارند) آن‌ها اصل و اساس این کتاب هستند، بخشی از آن، آیه‌های «متشابهات» است (و معنای دقیقی دارند و احتمالات مختلفی درآن‌ها می‌رود) و اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف از حق و کج روی است، برای فتنه انگیزی و تأویل ( نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند». آیا نمی‌دانی که با تهمت زدن به‌ام المؤمنین عایشه شما به مادر هر زن و مرد مسلمانی از زمان محمد تا آخرین مسلمانی که از این دنیا می‌رود تهمت می‌زنی، فکر کن به حیثیت و ناموس چند میلیون و بلکه چند میلیارد توهین کرده‌ای و به عذاب دردناک این کار بیندیش، چون خداوند انتقام دوستانش را در دنیا و آخرت می‌گیرد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٥٢﴾ [غافر: 51-52]. «ما قطعا پیغمبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روز که گواهان بپا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری میکنیم. آن روز که عذرخواهی ستمگران برایشان سودی نمی‌رساند، و نفرین (و طرد از رحمت خدا) بهره آنان خواهد بود و سرای بد (دوزخ) از آن ایشان خواهد شد».

ای کسی که به‌ام المؤمنین زبان درازی می‌کنی!

شاید بهتر باشد برای تکمیل سخن، بعضی از اقوال علماء را در مورد کسی که به‌ام المؤمنین عایشه فحش و ناسزا می‌گوید یا او را متهم می‌کند، برایتان بگویم.

ابوالحسن صقلی روایت می‌کند که قاضی ابابکرالطیب گفت: خداوند وقتی در قرآن آنچه را مشرکین به او نسبت داده‌اند بیان می‌کند خودش تسبیح و پاکی خود را از آنچه آن‌ها می‌گویند بیان می‌کند، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥ﴾ [الأنبیاء: 26]. «و (یهودیان و مسیحیان و مشرکان) می‌گویند: خدا فرزندی برای خویش برگزیده است، او پاک و منزه است (از چنین ناشایستها و نارواها)» و خداوند آنچه را منافقان به عایشه نسبت داده‌اند بیان نموده و می‌فرماید: ﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ﴾ [النور: 16]. «چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌شنیدید، می‌گفتید: ما را نسزد که زبان بدین تهمت بگشاییم، سبحان الله!» خداوند خودش را تسبیح می‌گوید در بری بودن عایشه از بدی و زشتی همان طورکه در بری بودن و پاک بودنش از بدی تسبیح خود را می‌گوید، ولله الـمثل الأعلی.

و این قول مالک را تأیید می‌کند که می‌گوید: (خداوند در مورد عایشه می‌گوید: ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧﴾ [النور: 17]. «خداوند نصیحت تان می‌کند، اینکه اگر مؤمنید، نکند هرگز چنین کاری را تکرارکنید» پس هرکسی به عایشه تهمت بزند با قرآن مخالفت کرده و هرکسی با قرآن مخالفت نماید کشته می‌شود).

ابن حزم می‌گوید: قول مالک در اینجا صحیح است، و این ارتداد کاملی است و تکذیب خداوند است که عایشه را قطعا پاک قرارداده است. [الـمحلی].

وابوسائب قاضی می‌گوید: روزی در طبرستان نزد حسن بن زید بودم، مردی نزد او در مورد عایشه سخنان زشتی گفت، حسن گفت:‌ای غلام! گردن او را بزن، آنگاه علوی‌ها به او گفتند: این مرد از شیعیان ماست، گفت پناه برخدا، این مردی است که به پیامبر طعنه می‌زند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ [النور: 26]. «زنان ناپاک، ازآن مردان ناپاک و مردان ناپاک، ازآن زنان ناپاکند، و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند، و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند، آنان از نسبت‌های ناموسی ناروایی که بدانان داده می‌شود مبرا و منزه هستند، آنان آمرزش و روزى‏اى نیک دارند». پس اگر عایشه پلید بود پیامبر پلید بوده است، والعیاذ بالله، پس این مرد کافر است گردنش را بزنید و آنگاه گردن او را زدند و من حضورداشتم. [شرح أصول السنة لالکائی].

و ابوموسی عبدالخالق بن عیسی بن احمد بن جعفرشریف هاشمی می‌گوید: هرکسی عایشه را به چیزی که خداوند پاک بودن او را ازآن اعلام کرده متهم کند، از دایره دین خارج می‌شود و نکاح او با زن مسلمان بسته نمی‌شود. [الصارم الـمسلول].

و امام نووی در ذکر فواید و درس هایی که حدیث افک دربر دارد می‌گوید:

(چهل و یکم) پاک بودن عایشه از تهمت، و این برائتی قطعی است با نص قرآن، و اگر انسانی والعیاذ بالله درآن شک کند کافر می‌شود و به اجماع مسلمین مرتد است. ابن عباسب و غیره می‌گویند: زن هیچ پیامبری زنا نکرده است، و این اکرامی است از سوی خدا برای آن‌ها. [شرح صحیح مسلم].

و علامه ابن قیم ذکرکرده که: امت برکافر بودن کسی که به عایشه تهمت می‌زند اتفاق دارند، و می‌گوید: امت بر کفرکسی که به عایشه تهمت می‌زند اتفاق دارند. [زاد الـمعاد].

و سیوطی در تفسیرآیات سوره نورکه در برائت عایشه نازل شده‌اند می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡ...﴾ [النور: 11]. «کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عایشه‌ام المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند...» این آیات در مورد برائت و پاکی عایشه ازآنچه او را بدان متهم کردند نازل شده‌اند، و فقهاء استدلال کرده‌اند که هرکسی به عایشه تهمت بزند کشته می‌شود چون نص قرآن را تکذیب می‌نماید، علماء می‌گویند: تهمت زدن به عایشه کفر است چون خداوند به هنگام ذکر تهمت پاکی خویش را بیان کرده است ﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ﴾ [النور: 16]. «پاک و منزه هستی، این بهتان بزرگی است»، همان طور که وقتی آنچه مشرکین او را بدان توصیف کرده‌اند را ذکر می‌‌کند پاکی خود را ازآن بیان می‌دارد. «الإکليل فی استنباط التنزيل».

ابن کثیر در تفسیر: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٢٣﴾ [النور: 23]. «کسانی که زنان پاکدامن بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و ایماندار را به زنا متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور و عذاب عظیمی دارند» می‌گوید: و همه علماء اجماع کرده‌اند هرکسی بعد ازاین به عایشه ناسزا گوید و او را تهمت بزند کافر است، چون با قرآن مخالفت می‌ورزد.

از محمد بن زید برادر حسن بن زید روایت است که مردی از عراق نزد او آمد و از عایشه به بدی یاد کرد، آنگاه او با چوبی به سوی رفت و به سرش کوبید و او را به قتل رسانید، به او گفتند: این از شیعیان ماست و از فرزندان اجداد است، گفت: این جدم را بی غیرت می‌نامد، و هرکسی بگوید که جدم (رسول خدا) بی‌غیرت بوده مستحق کشتن است بنابراین او را کشتم. [صارم الـمسلول].

قاضی ابویعلی می‌گوید: هرکس عایشه را به چیزی متهم کند که خداوند او را از آن پاک دانسته، بدون اختلاف کفر ورزیده است، و بسیاری اجماع را براین نقل کرده‌اند و بسیاری از ائمه این حکم را نموده‌اند.

ابن قدامه مقدسی می‌گوید: و سنت است که همسران پیامبر و امهات المؤمنین که از هربدی و زشتی پاک بوده‌اند با خداوند از آن‌ها راضی باد، یاد شوند، برترین آن‌ها خدیجه بنت خویلد و عایشه صدیقه بنت الصدیق است که خداوند درکتابش پاکدامنی و برائت او را اعلام کرده است، و او در دنیا و آخرت همسر پیامبر است و هرکسی او را به چیزی متهم نماید که خداوند وی را از آن پاک دانسته، به خداوند کفر ورزیده است. [لـمعه اعتقاد].

و همچنین آزار دادن پیامبر به اجماع کفر است. قرطبی پیرامون آیه ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا﴾ [النور: 17]. «خداوند نصیحت‌تان می‌کند، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید» می‌گوید: یعنی خداوند شما را پند می‌دهد که دوباره هرگز در مورد عایشه چیزی مانند این را نگویید، و یا در مورد کسی از همسران پیامبر چنین چیزی نگویید، چون آزار دادن پیامبر در مورد آبرو و خانواده‌اش می‌باشد و این نشانه کفر کسی که است که این کار را می‌کند.

و ابن عبدالقوی می‌گوید: امام احمد کسانی را که از صحابه اظهار بیزاری می‌کردند کافر می‌دانست، یعنی کسانی که از صحابه اظهار بیزاری می‌کردند و به عایشه ناسزا می‌گفتند، و امام احمد این آیه را می‌خواند: ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧﴾ [النور: 17]. «خداوند نصیحت‌تان می‌کند، اینکه اگر مؤمنید، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید».

زمخشری در تفسیرش الکشاف می‌گوید: اگر قرآن را بررسی کنی و در مورد وعیدها و تهدیداتی که برای گناه کاران درآن آمده نگاه کنی‌ خواهی دید که خداوند در هیچ چیزی چنان به شدت برخورد نکرده که در مورد تهمت زدن به عایشه شدید برخورد کرده است، و هیچ جایی چنان آیاتی کوبنده و همراه با وعید سخت و سرزنش تند مانند آن نیامده است.

سپس می‌گوید: و اگر فقط همین سه آیه نازل می‌شد کفایت می‌کرد، آن‌جا که تهمت زنندگان را در هردو جهان ملعون قرارداده است و آن‌ها را به عذاب بزرگ در آخرت تهدید کرده و بیان نموده که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان به تهمتی که زده‌اند گواهی خواهد داد، و سزای حق و لازم را که مستحق آن هستند خواهند دید تا بدانند که ﴿وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ﴾ [النور: 25]. «و خواهند دانست که خداوند است که حقّ آشکار است».

پس خداوند دراین مورد با اختصار و تفصیل و تأکید سخن گفته و مطالبی آورده که در تهدید مشرکین بت پرست نیاورده است، و همه این‌ها برای اظهار بلندی مقام پیامبر و پاکی خانواده سرور انسانیت که بهترین اولین و آخرین وحجت خدا برجهانیان بوده، می‌باشد.

ابوالسعود عمادی می‌گوید: اگر شما آیات هشدار و تهدید که در قرآن در مورد هرکافر سرکشی و جبار کینه‌توزی آمده را بررسی کنید، هیچ کدام تندتر و سخت‌تر از این آیات کوبنده همراه با شیوه‌های گوناگون تهدید و تشدید، نیستند، و همه این‌ها برای اظهار و اعلام مقام والای پیامبر و برجسته کردن مقام عایشه صدیقه درپاکی و عفت است.

وفات عایشه**ل**

أم المؤمنین در ماه رمضان سال 58 هجری مریض شد، و وقتی بیماری ایشان شدت گرفت عبدالله ابن عباسب اجازه ورود نزد ایشان را خواست، آنگاه برادرزاده‌اش عبدالله بن عبدالرحمن نزد او آمد و گفت: این ابن عباس است اجازه ورود می‌خواهد، گفت: رهایم کن از ابن عباس و تأیید و تزکیه‌اش، او گفت: مادرم ابن عباس از فرزندان صالح توست به تو سلام می‌کند و تو را خداحافظی می‌نماید، گفت: اگر می‌خواهی به او اجازه بده، عبدالله می‌گوید: ابن عباس را داخل خانه آوردم، وقتی ابن عباس نشست گفت: مژده باد تو را، عایشه گفت: به چه چیزی، گفت: به اینکه فاصله شما با ملاقات محمد ص و دوستان فقط همین است که روحتان از جسد خارج شود، تو محبوب‌ترین زنان پیامبر برای ایشان بودی، و پیامبر جز تو چیز خوب را دوست نمی‌داشت، و گردن بندت شب أبواء افتاد و پیامبر آن شب را در همان جا صبح کرد و مردم همراه او تا صبح ماندند و با خودشان آب نداشتند، آنگاه آیه تیمم نازل شد، پس این را خداوند به سبب تو نازل فرمود، و خداوند پاکی تو را از بالای هفت آسمان نازل فرمود و جبرئیل آن را آورد، و دیگر هیچ مسجدی نیست مگر آنکه شب و روز این آیات درآن تلاوت می‌شوند، گفت: ابن عباس بگذار، سوگند به کسی که جانم در دست اوست دوست داشتم اصلا وجود نمی‌داشتم و نمی‌بودم.

و او در شب هفدهم رمضان وفات یافت و همان شب بعد از نماز وتر دفن شد، و او در آن روز 66 ساله بود، ابوهریرهس بر جنازه ایشان نماز خواند، و مردم جمع شدند و اهالی روستاهای اطراف آمدند و حاضر شدند و در هیچ شبی آن قدر مردم جمع نشده بودند، و عروۀ بن زبیر و قاسم بن محمد و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن ابن ابی بکر، و عبدالله بن عبدالرحمن او را داخل قبر بردند، و او در بقیع به خاک سپرده شد، و خودش نیز توصیه کرده بود که در آنجا دفن شود.

رحمت خدا بر‌ام المؤمنین عایشهل باد، و خداوند جای ایشان را در بهشت جاویدان قرار دهد و ما را با او زیر پرجم سرور انسانیت محمد بن عبدالله ص محشور نماید.

عمرو بن عاص از پیامبر روایت می‌کند که نزد پیامبر آمد و گفت: «از میان همه مردم چه کسی را بیشتر دوست داری؟ فرمود: عائشه را، گفتم: از مردان؟ فرمود: پدرش را». [شیخان].

ذهبی در توضیح این حدیث می‌گوید: پیامبر جز چیزهای پاک چیزی را دوست نمی‌داشت، پس ایشان برترین فرد این امت و برترین زن این امت را بیشتر از همه دوست داشت، و هر کسی با این دو دوست پیامبر، دشمنی ورزد سزاوار است که مورد نفرت و خشم خدا و پیامبرش باشد. [سیرأعلام النبلاء].

1. - یکی از اصحاب بزرگ پیامبراست در غزوه خندق و دیگر جنگ ها حضورداشت، وی شجاع و خیر و فاضل بود، در جنگ ارمینیه در سال 19 هجری کشته شد، او به دنبال کاروان می‌آمد و هرچه آن‌ها جا گذاشته بودند را می‌آورد. [↑](#footnote-ref-1)